

مفهوم شعر در دیدگاه ادونیس و داریوش آشوری با تکیه بر دو کتاب *زمن الشعر و شعر و اندیشه*

نسرین قریبیان^۱، فرشید ترکاشوند^{۲*}

۱. کارشناس ارشد زبان و ادبیات عربی، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)

۲. استادیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)

دریافت: ۱۳۹۸/۳/۱۲

پذیرش: ۱۳۹۹/۲/۱۲

چکیده

تعریف شعر و بیان ویژگی‌های آن در دوره‌های مختلف تاریخ ادبیات عربی و فارسی در کانون توجه شاعران و ناقدان بوده است. در دوران معاصر، به‌ویژه پس از پیدایش شعر نو، چه در جهان عرب و چه در ایران، تعریف شعر جای خود را به مفهوم شعر داد و رفته‌رفته مفهوم و چیستی آن با چالش‌های بیشتری مواجه شد؛ زیرا با مقوله‌هایی چون نوآوری و سنت و تعهد گره خورد و شاعران و پژوهشگران بسیاری بدان پرداختند. ادونیس، شاعر و اندیشمند برجسته عرب و داریوش آشوری، زبان‌شناس و اندیشمند ایرانی دارای اندیشه‌هایی والا در این زمینه هستند. پژوهش حاضر بر آن است تا مفهوم شعر را از دیدگاه این دو نظریه‌پرداز تبیین نماید و در این راه بر دو کتاب *زمن الشعر* اثر ادونیس و شعر و /اندیشه از داریوش آشوری تکیه دارد. یافته‌های جستار حاضر نشان می‌دهد که مفهوم شعر در دیدگاه آن دو ضمن شباهت بسیار، ارتباطی تنگاتنگ با فلسفه دارد. رویکرد فلسفی ادونیس و آشوری باعث شده به معناگرایی و درون‌گرایی در این زمینه روی آورند؛ به‌گونه‌ای که گرایش به معنا و زیبایی را در مقابل جنبه‌های رئالیستی محض تقویت نمایند. در این راه، هر دو بر وجود اندیشه در شعر، به‌عنوان عامل غنا و شعریت آن، تأکید کرده‌اند.

واژه‌های کلیدی: ادونیس، داریوش آشوری، *زمن الشعر*، شعر و /اندیشه، مفهوم شعر.



۱. مقدمه

بسیاری از شاعران و ناقدان و پژوهشگران ادبی، متأثر از رویکردها و اندیشه‌های خود به مفهوم شعر پرداخته‌اند. از نظریه‌پردازهایی مانند افلاطون و ارسطو گرفته تا ناقدانی بزرگ چون قدامه بن جعفر، ابن قتیبه دینوری، عبدالقاهر جرجانی و جاحظ، هریک تعریفی متفاوت از شعر داشته‌اند و اهدافی خاص را دنبال کرده‌اند. در این میان، نقد ادبی معاصر عربی و فارسی به پیروی از غرب، نخستین جرعه‌های خویش را در باب تحول مفهوم شعر زد. در این میان دو نظریه‌پرداز شاخص چون ادونیس و داریوش آشوری صاحب اندیشه‌هایی والا هستند. با توجه به دیدگاه‌هایی که هریک از آنان با بیان خاص خویش درباره‌ی خاستگاه و ماهیت شعر ارائه داده‌اند، مفهوم شعر در اندیشه‌ی این دو، مشترک جلوه کرده و این مسأله باعث شده است تا این دو اندیشمند را در کنار یکدیگر مقایسه و تحلیل کنیم. نگارندگان در پژوهش حاضر بر آن بوده‌اند تا با تکیه بر دو کتاب *زمن الشعر* اثر ادونیس و *شعر و اندیشه* اثر داریوش آشوری به تحلیل مقایسه‌ای اندیشه‌های این دو اندیشمند در زمینه‌ی مفهوم شعر بپردازند. مسأله اصلی جستار حاضر در باب تأثیر تفکر ارائه‌شده از سوی این دو شخصیت بر مفهوم کلی شعر در ادبیات عربی و فارسی و چگونگی تبیین آن است. اندیشه‌های فلسفی ادونیس و آشوری در ارائه‌ی مفهوم شعر اثرگذار بوده و باعث شده است آنان به معناگرایی در مفهوم شعر روی آورند و جنبه‌های معنایی و زیبایی‌شناسی شعر را در مقابل جنبه‌های رئالیستی تقویت کنند.

۱-۱. پیشینه تحقیق

آثار متعددی در باب شعر و اندیشه‌ی ادونیس به عربی و فارسی نگاشته شده که هریک به دنبال بررسی جنبه‌ای خاص از نوشته‌های آن‌ها بوده‌اند. از میان پژوهش‌های صورت‌گرفته درباره‌ی مفهوم شعر در نگاه ادونیس که مرتبط با جستار حاضر است می‌توان به *ادونیس در عرصه شعر و نقد معاصر عرب* اثر عباس عرب (۱۳۸۳) اشاره کرد که به تفصیل در باب اندیشه‌های

ادونیس بحث کرده است. الشعر و الوجود: دراسه فلسفیه فی شعر ادونیس اثر عادل ضاهر (۲۰۰۰) نیز از جمله آثاری است که به تبیین دیدگاه‌های فکری و فلسفی ادونیس اختصاص یافته است؛ اما درباره دیدگاه‌های داریوش آشوری، علی دیناری (۱۳۸۹) پایان‌نامه‌ای تطبیقی با عنوان بررسی مفهوم تجدد در اندیشه‌های داریوش آشوری و بابک احمدی نگاشته است. در این تحقیق فرضیه اصلی نگارنده مبنی بر آن است که این دو روشنفکر، به دو تصویر متفاوت از مقوله غرب و تجدد دست یافته‌اند؛ از این رو می‌توان گفت درباره اندیشه‌های ادبی داریوش آشوری در باب شعر و شاعری پژوهشی صورت نگرفته است. همچنین تمایز پژوهش حاضر با نمونه‌های پیش‌گفته در این است که به بررسی مفهوم شعر از دیدگاه دو اندیشمند ایرانی و عرب یعنی داریوش آشوری و ادونیس تمرکز دارد؛ درحالی‌که تاکنون در باب نقد تطبیقی افکار این دو اندیشمند پژوهشی صورت نگرفته است، به‌ویژه در باب شباهت دو اثر یادشده از ادونیس و آشوری. این دو کتاب بسیار با یکدیگر شباهت دارند و نگارندگان آن‌ها درحقیقت با رویکردی فلسفی و گاه صوفیانه، به تشریح اندیشه‌های ناب خود درباره شعر و چیستی آن پرداخته‌اند.

۲. مفهوم شعر در دوران معاصر

با آغاز قرن بیستم شاهد تحول و دگرگونی عمیقی در همه رشته‌های هنری هستیم. شعر نو نیز یکی از تحولات بزرگی به‌شمار می‌آید که افق‌هایی تازه را در برابر دیدگان گشوده است. از آنجایی‌که به‌نظر می‌رسد شاعران این دوره، چه در عربی و چه در فارسی، گام‌های بلندی را در زمینه تغییر و تحول شعر برداشته‌اند، شایسته است این حوزه با دقت نظر بیشتری بررسی شود؛ بدین سبب نخست به تغییر و تحولی که در عرصه زبان و ادبیات عربی رخ داده است می‌پردازیم، سپس وارد قلمرو ادبیات فارسی می‌شویم.

در شناخت شعر امروز عرب، آگاهی از دیدگاه تنی چند از شاعران پیشگام اهمیت دارد؛ زیرا آنان در شکل‌گیری مفهومی جدید از شعر تأثیری چشمگیر داشته‌اند و از میان شاعران،



تنها آنان صاحب اندیشه‌هایی اثرگذار درباره شعر بوده‌اند. نازک الملائکه، شاعر عراقی، یکی از پیشگامان شعر نو عربی به حساب می‌آید. او قواعد عروض را در هم شکسته و در عروض آزاد به سرودن شعر پرداخته؛ همان کاری که نیما یوشیج در زبان فارسی انجام داده است. او در مقدمه مجموعه دوم شعرهایش با عنوان *شظایا و رماد (شراره‌ها و خاکسترها)* (۱۹۴۹)، می‌گوید:

در شعر مانند زندگی، سخن «برنارد شاو» مصداق دارد که بی‌قاعدگی خود قاعده طلایی است؛ زیرا شعر، زاده حوادث و وقایع زندگی است و زندگی فاقد قاعده مشخصی است. در این میان تقسیماتی که ناقدان برای شعر قائل می‌شوند درواقع نه قاعده، که حکم است (موسی، ۱۹۸۴: ۲۲۹).

در دیدگاه نازک الملائکه تعریفی که از شعر قدیم می‌شود مبنی بر موزون و مقفی بودن کلام و اساس قرار دادن وزن بدون توجه به معناست و تعریفی که امروزه از شعر می‌شود، ناقص است؛ زیرا شعر باید دارای دو رکن اساسی فرم «وزن و قافیه» و «مضمون» باشد؛ یعنی شعر هم فرم است و هم وزن، هم نظم است و هم محتوا. هر شاعری ناظم است ولی هر ناظمی شاعر نیست (الملائکه، ۱۹۶۷: ۲۲۳). درهرحال شعر نو، انقلابی علیه معیارهای شعر کلاسیک بوده است؛ انقلابی در تعریف و مبانی و مؤلفه‌های آن.

در شعر فارسی نیز بیشتر صاحب‌نظران شعر معاصر، نخستین جرقه شعر جدید را در آثار اولیه نیما یوشیج جست‌وجو می‌کنند. نیما تا رسیدن به مرحله شعر آزاد، برای رهایی از عروض و گسستن از آن، بارها تلاش کرده است. ازجمله این کوشش‌ها و مشهورترین آن، شعر «افسانه» است که در سال ۱۳۰۰ ه.ش به نظم درآمده است. «افسانه»، غزل عاشقانه پرشوری از نوع جدید است که با لحن و آهنگی سوررئالیستی سروده شده و اثر شعرای رمانتیک فرانسه، به‌خصوص «لامارتین»^۱ و «آلفرد دوموسه»^۲ در آن نمایان است (آرین‌پور، ۱۳۵۴: ۴۷۱)؛ بنابراین هر دوره ادبی برداشت‌های خاصی از شعر دارد و جریان‌های مختلف ادبی، در هر دوره با اختلاف‌نظر در باب مفهوم شعر در جست‌وجوی نوآوری بوده‌اند.

۳. مفهوم شعر در نگاه ادونیس

طبیعت شعر انعطاف‌پذیر است و از این‌روی بر قانون طبیعت استوار است. می‌توان به‌عنوان مبانی و اصولی جهت‌داده‌شده استنباط کرد که افراد در حدود آن به‌راحتی با توجه به خصلت‌های ویژه خود حرکت می‌کنند و نه به آنان آزادی می‌دهد و نه بر آنان غلبه می‌یابد؛ طبیعت شعر مکانیکی نیست و قوانین آن نیز فرامین نیستند، بلکه ملاحظات می‌باشند که از شعر استنباط می‌شوند (اسماعیل، ۱۹۹۲: ۲۹۳).

شعر، هنر است و هنر به طبیعت خود، شخصی است نه واقعی که به تعریف و ثبت قوانین آن کمک نماید. هر شعری دارای طبیعت و فطرتی خاص است که کم‌وبیش با اشعار دیگر تفاوت دارد؛ نظام نشانه‌ای ویژه و تکرارناشدنی دارد با ساخت ویژه و روابط درونی متمایز (علاق، ۱۳۸۸: ۱۰۱). مفهوم شعر از منظر ناقدان و نظریه‌پردازان جدید، تعریفی ثابت و ازپیش‌تعیین‌شده را نمی‌پذیرد و چنین مطلبی، درحقیقت ماهیت شعر را به‌شکلی پیچیده ارائه می‌دهد و این ماهیت خود فهم مواردی چون زیبایی و نوآوری و به‌ویژه چگونگی آمیختگی تعهد با مفهوم شعر را با دشواری همراه می‌کند و در اینجا است که دیگر نمی‌توان از اصطلاح محدودکننده (تعریف شعر) بهره گرفت، بلکه باید از واژگانی چون مفهوم و ماهیت و چیستی استفاده کرد.

ادونیس در کتاب *زمن الشعر* و در معرفی شعر نو می‌گوید: «شاید بهترین مفهومی که می‌توان از شعر جدید ارائه داد این باشد که شعر جدید نوعی رؤیاست و رؤیا، ماهیتاً مقوله‌ای خارج از مفاهیم رایج است» (ادونیس، ۱۹۸۶: ۹). برابری شعر با رؤیا در اندیشه ادونیس، با مفهوم شعر در دیدگاه او ارتباطی محکم دارد؛ زیرا رؤیا به‌عنوان یک رویکرد معنایی گسترده، زمینه آفرینش ادبی فراخی را برای شاعر مهیا می‌سازد و در اینجا می‌توان گفت شعر یک مفهوم است نه یک نظام تعریف‌پذیر.

ادونیس در باب مفهوم و کارکرد شعر، به تغییر نگرش انسان در برابر جهان باور دارد. «شعر از نظر او به تغییر روش حاکم در نگرش به زندگی و جهان می‌پردازد؛ روشی که از



رهگذر تغییر آن به صورت مجازی، تصاویر و توانایی‌های تغییر مادی جهان پدید می‌آید» (ادونیس، ۱۹۸۵: ۲۰). رسالت شعر عربی در نگرش سنتی، مشاهده جهان و توصیف آن بوده است؛ اما در نگرش نوین، بازنگری جهان و آفرینش و نوآوری در آن است. شعر عربی اکنون ماجراجویی در کشف و شناخت و آگاهی فراگیر حضور انسان است (ادونیس، ۱۹۸۶: ۴۴). ادونیس، وظیفه و رسالت شعر را در تغییر نگرش نسبت به جهان می‌داند؛ از این رو دغدغه او رهایی از سنت (سنت‌های ایستا) و آفریدن زبان تازه است و در تلاش است تا از تقلید فاصله گرفته و به زبانی تازه دست یابد. بر این اساس، برای تحلیل مفهوم شعر در نگرش او لازم است نگاه وی به سنت و نوگرایی واکاوی شود.

۳-۱. سنت و نوگرایی در دیدگاه ادونیس

در باب سنت، ادونیس بر آن است که باید در روند نو شدن شعر، دست به سنت‌شکنی زد؛ اما نه بدین معنا که سنت را در کل وانهاد، بلکه باید از دل سنت به نوگرایی روی آورد. او سنت را امری ارزشی و درونی و عقلانی در پیوند با ابداع و نوآوری می‌داند. وی در این زمینه می‌گوید: «نوغرایی آن نیست که شاعر شعری با فرم و ساخت نوین، فرم که گذشته (سنت) با آن آشنا نیست بسراید، نوگرایی، موضع‌گیری و عقلانیت است، روش نگرش و فهم است و حتی فراتر از این، ممارست و عقلانیت است» (همان، ۱۱۵). او نوگرایی را نوعی انقلاب فرهنگی می‌داند؛ یعنی بازنگری در همه‌چیز: انسان، مفاهیم، ارزش‌ها و معیارها. نوگرایی از نظر او صیوریتی است دائمی در هستی. از این حیث نوگرایی، یک تراژدی درام است و اساساً یعنی اضطراب و پریشانی؛ اضطراب در هستی و سرنوشت (ادونیس، ۱۹۸۰: ۳۲۱). نوگرایی از نظر او تغییر است، تغییر برای آزادی و فروپاشی نظام معرفتی موجود. به همین جهت امری است تاریخی، نه مطلق.

ادونیس با اندیشه‌های خود، بنیادهایی استوار را برای رؤیای جدید در شعر و اندیشه و زندگی معاصر بنا نهاد و نخستین شراره‌های نوگرایی را در شعر معاصر عرب برافروخت. وی

از همان آغاز کار، عقیده داشت فرهنگ، یک کاربرد تازه از زبان نیست، بلکه نوآوری در زبان است؛ به عبارت دیگر، معرفت و نوآوری تنها برای یک هدف اساسی، جهان، زندگی یا انسان را تفسیر و دگرگون می‌کند. شعر نزد وی، سفر به سرزمین‌های ناشناخته است تا شاعر ندانسته‌های خود را کشف کند، نه آنکه دانسته‌های خود را بازگو کند. شعر تلاشی است برای بیان آنچه گفتنی نیست (أبوفخر، ۲۰۰۰: ۸-۶). بر این اساس او عقیده دارد شعر نو قاعدتاً باید بر قالب‌ها و اسالیب قدیمی بشورد و با حرکت زمان خود، همراهی کند. وی در این زمینه می‌گوید:

مشکلی که هم‌اکنون در شعر نو عربی وجود دارد اختلاف میان آن و شعر قدیم نیست، بلکه مشکل در شناخت واقعی و عمیق خود شعر جدید است. حقیقت این است که در آثار شعری معاصر و جدید، نوعی درهم‌آمیختگی و هرج‌ومرج وجود دارد و در میان شاعران نوگرا افرادی وجود دارند که حتی با ساده‌ترین اصول و نیازهای شعر همچون فهم و درک قواعد و ظرایف زبان و تسلط بر آن‌ها آشنا نیستند و نیز هستند کسانی که از شعر چیزی جز ردیف کردن تفعیله‌ها نمی‌دانند (ادونیس، ۱۹۸۶: ۱۵۹).

لذا ادونیس اظهار می‌دارد که شاعر نوآور کسی است که با سنت مرتبط باشد. وی با تأکید بر اهمیت زبان می‌نویسد: «می‌توان معنای نوگرایی را به تأکید مطلق بر بنیادین بودن بیان خلاصه کرد. به این معنا که شیوه یا کیفیت بیان بسیار مهم‌تر از موضوع است» (همان، ۷۱). او در ارتباط با سنت نگاهی پویا و سیال دارد؛ بدین‌شرح که شاعر باید سنت‌های پویا و همیشه‌زنده را از دل سنت‌های کهن استخراج کند و خمیرمایه ابداع خویش سازد. چنین نگاهی، اندیشه‌ای خاص و برپایه بنیادهای فلسفی است و به‌نوعی متأثر از فلسفه هستی‌شناسی، به‌ویژه هرمنوتیک فلسفی است.

۳-۲. تصوف در اندیشه ادونیس



تصوف و گرایش‌های صوفیانه یکی از زمینه‌هایی است که با مفهوم شعر و چگونگی هویت‌یابی آن در دوره معاصر و به‌ویژه پس از ظهور شعر نو پیوند می‌خورد. این مطلب درباره ادونیس به‌شکلی پُررنگ مطرح است و کتاب مشهور وی *الصوفیه و السوررئالیه* (بی‌تا) یا تأثیرپذیری او از عارفانی چون ابن عربی خود گواه این مطلب است. همچنین بسیاری از اشعار او جنبه صوفیانه دارد و بر غنای معنایی اشعارش افزوده است.

یکی از اساسی‌ترین مباحث تصوف، وارد شدن به ماورای دنیای مادی از طریق رؤیاها و مکاشفات معنوی است و برای رؤیا در تصوف و عرفان جایگاهی خاص قائل‌اند. ادونیس از شاعرانی است که ناخودآگاه و رؤیا در شعرش در کانون توجه بوده است. او در معرفی شعر نو می‌گوید:

شاید بهترین مفهومی که می‌توان از شعر جدید ارائه داد آن باشد که شعر جدید نوعی رؤیاست و رؤیا، ماهیتاً مقوله‌ای است خارج از مفاهیم رایج؛ چراکه رؤیا تغییری است در نظام اشیا و نظام نگرش به آن‌ها. شعر نو، اشیا را چنان‌که هست نمی‌بیند، سبک‌های سنتی را نمی‌پسندد؛ یعنی مفهوم آن در گرو گذر از سبک‌های سنتی و نوعی سرکشی در برابر آن است. در نتیجه حقیقت خاص خود را دارد، جهانی است که ذهن سنتی نمی‌تواند آن را دریابد؛ اما شاعر آن را می‌بیند و کشف می‌کند. پس می‌توان گفت چنین شعری، نوعی معرفت است که قوانینی خاص و مستقل از قوانین علمی دارد، احساسی فراگیر نسبت به حضور ما و فراخوان برای کاوش دوباره معنای پدیده‌هاست؛ زیرا از حساسیتی متافیزیکی سرچشمه می‌گیرد و اشیا را از رهگذر مکاشفه احساس می‌کند. شعر نو از این دیدگاه، متافیزیک هستی‌انسانی است (همان، ۹-۱۰).

رؤیا و نگرش‌های صوفیانه در نزد ادونیس با گرایش‌های فلسفی او همراه است. درواقع، اندیشه شعری ادونیس برخاسته از تصوف و فلسفه است، هرچند که به‌ظاهر ترکیب این‌ها ممکن به‌نظر نمی‌رسد؛ اما همان‌گونه که ادونیس سعی در تلفیق تصوف و سوررئالیسم دارد این

تلفیق در اینجا نیز صورت می‌پذیرد. درحقیقت تصوف و سوررئالیسم و فلسفه خمیرمایه و بنیان اندیشه شعری خاص ادونیس قرار می‌گیرند. از این منظر است که او شعر را متافیزیک هستی انسان می‌داند؛ حال این متافیزیک چه با تصوف بیان شود چه با سوررئالیسم و چه فلسفه هستی‌شناسی. مهم این است که شعر بیانِ بیان‌نشدنی‌هاست که با رؤیاها و مکاشفات شاعر همسو با بیان حقیقت ناب پیش می‌رود.

۳-۳. نگرش فلسفی ادونیس به شعر

عادل ضاهر، فیلسوف معاصر لبنانی، در کتاب *الشعر و الوجود: دراسة فلسفیه فی شعر ادونیس* به تفصیل، بحث فلسفه را در شعر ادونیس بررسی و تحلیل نموده است. یکی از زمینه‌های اثرگذار بر مفهوم شعر و هویت‌یابی آن در اندیشه ادونیس، فلسفه است. شعر از نظر ادونیس سخنی است ناگفته، یا دست‌کم پرسشی است بی‌پاسخ و جست‌وجوی امری است نامعلوم. درواقع شعر جدید در نظر او، نه تنها از فرم‌های سنتی فراتر می‌رود، بلکه از مضامین سنتی آن نیز درمی‌گذرد. اگر شاعر خود از درون دچار تغییر نگردد و تجربه جدیدی را از سر نگذراند، نمی‌تواند شعری تازه بسراید و اهمیت این امر در تغییر روابط وی با جهان و تغییر خود جهان افزون می‌گردد (همان، ۴۶-۴۳). در نگاه او شعر فلسفه‌ای است که برای کشف ماورای جهان یا وجهی دیگر از اشیا یا جانب متافیزیکی تلاش می‌کند. ارتباط بین شعر و فلسفه در هر شعر پذیرفته‌شده‌ای وجود دارد. درواقع شاعران، شعر خود را به روش فلسفی بیان می‌کنند یا فلسفه را با ابزار شعری بیان می‌کنند (همان، ۱۷۵). پیوند فلسفه و شعر در نظر ادونیس پیوندی عمیق است؛ به گونه‌ای که شعر فلسفه می‌آفریند و آن فلسفه که ساخته و پرداخته شاعر است خود نیز نوعی شعر است. این پیوند بدان معنا نیست که شاعر از فلسفه یا مکتب فلسفی خاصی پیروی کند و آن را در شعر خود بگنجانند بلکه مراد آن است که فلسفه از درون شعر او بترآید. در این میان و با استناد به آثاری چون *زمن الشعر*، *الثابت و المتحول*، *سیاسة الشعر* می‌توان گفت



ادونیس بیشتر متأثر از فلسفه هستی‌شناسی است و با نگاه هرمنوتیک فلسفی به زیبایی و معنا، به‌ویژه سنت در شعر می‌نگرد.

ادونیس در کتاب‌های پیش‌گفته و همچنین در اشعار موزون و منثورش به نمایش اندیشه‌های خود در این زمینه پرداخته است. او در نظریه‌پردازی‌های خود همواره بر نوآوری و ابداع تأکید داشته است. او به پویایی و رهایی از ایستایی در شعر اصرار ورزیده و در این راه، به‌ویژه در کتاب *مفصل الثابت و المتحول* ایستایی را برابر با تقلید و پویایی را برابر نوگرایی دانسته است. بر این اساس واژه‌هایی چون «کشف، بحث، خلق و...» از واژگان کلیدی آثار او به‌حساب می‌آیند. به عبارت دیگر، او صاحب ایده یا نظریه در باب نوگرایی در شعر عربی است و نه تنها در نقدهای خود، بلکه در اشعار خود نیز از آن ایده خبر می‌دهد؛ بنابراین او در اشعار خود معنا ساز است؛ به‌ویژه درخصوص معانی متافیزیک که شامل معانی صوفیانه و فلسفی و سوررئال است. هرچند که او در این راه از اندیشمندان و شاعران بزرگ غربی و اسلامی تأثیر گرفته است، در پایان صاحب ایده‌ای شخصی یا بهتر بگوییم یک جهان‌بینی خاص است. پویایی پیوسته که برخاسته از تفکر هرمنوتیک فلسفی است و اساس تاریخمندی و اطلاق است در شعر او حضور دارد و زبان او نیز درصدد همان انکشاف هرمنوتیکی است (ترکاشوند، ۱۳۹۴: ۹۴).

۴. مفهوم شعر در نگاه داریوش آشوری

دلبستگی داریوش آشوری نویسنده کتاب شعر و اندیشه، به نگرش شاعرانه و زبان آن، شعر را یکی از مشغله‌های اندیشه او ساخته و حاصل این دلبستگی مقاله‌هایی است که درباره شعر و هنر و ماهیت آن دو نوشته است. آشوری در کتاب شعر و اندیشه به تصور و برداشت خود از زبان و شعر و ارتباط این دو می‌پردازد. او در این کتاب، به ادبیات و هنر، از دیدگاه پیوند آن با ذات انسان و تاریخ و جامعه و فرهنگ می‌نگرد. اندیشه‌های فلسفی او در ارائه مفهوم شعر

اثرگذار بوده است. داریوش آشوری را در کشورمان غالباً به دلیل ترجمه‌هایش از آثار نیچه می‌شناسند؛ اما علاوه بر ترجمه، مطالعه فرهنگ ایرانی نیز زمینه اصلی کار او به حساب می‌آید. آشوری تصویری کلی و برزبان‌نیامدنی و تعریف‌ناپذیر از چیزی به نام ذات شعر دارد. او در باب مفهوم شعر می‌گوید:

هر کوششی برای تعریف شعر ناگزیر در اسباب زبانی یا زمینه روانی آن محدود می‌ماند؛ اما مهم‌ترین مایه شعر، نخست و پیش از هر چیز، پیش از آنکه به زبان درآید، تجربه شاعرانه از هستی است و چنین تجربه‌ای روی به آن رخساره‌ای از هستی دارد که در نمود خود «شاعرانه» است. چنین تجربه‌ای ویژه شاعران نیست، بلکه تجربه‌ای است انسانی که هر انسانی می‌تواند تاحدی یا در حالت‌هایی داشته باشد اما شاعران آن را تندتر از دیگران تجربه می‌کنند و حساسیت بیشتری برای دریافت این پیام‌ها دارند و نیز توان بیان آن به ایشان ارزانی شده است. شعر آن پرتو گریزای سبک‌پاست؛ آن مایه‌ای از روح و سبک‌رویی که بر همه چیز پرتو می‌افکند و هرجا که باشد با کرشمه‌ها و دلربایی‌هایش طبع شاعرانه را به خود می‌خواند. تنها در شعرها نیست که شعر را می‌توان یافت، بلکه در بسیاری از جاها، چنان‌که در یک نقاشی، در یک موسیقی، در لبخند یک کودک، در پرتو شامگاهی یا پگاهی خورشید؛ اما همه نقاشی‌ها و موسیقی‌ها نیز شاعرانه نیستند، همچنان‌که دیدار خورشید نیز در همه زمان‌ها حالی شاعرانه نمی‌دهد. این‌ها همه بدان معنی است که شعر در جهان پراکنده است. هرجا که چیزی سبک‌روح و سبک‌بال و سیال و خیال‌انگیز هست، هرجا که هستی سبک می‌شود یا «آنی» دیگر می‌یابد رد پای شعر را باید آنجا جست (آشوری، ۱۳۷۳: ۳۴-۳۵).

روشن است که اشاره به تجربه هستی در تعریف ماهیت شعر، خود از گرایش‌های فلسفی خبر می‌دهد. نوشته‌های آشوری در این باب کمتر از نوشته‌های ادونیس است؛ اما صرف‌نظر از حجم، نوع نگاه و تفکر مهم‌تر است که شباهت‌های فراوانی با ادونیس دارد. گویی حقیقتی



انسانی به عنوان هدف نهایی وجود دارد که بسترهای مشابهی برای آن از رهگذر تفکر انسان ایجاد می‌شود و اندیشمندانی چون ادونیس و آشوری هریک این راه مشترک را می‌پیمایند.

آشوری در باب نوآوری نیما می‌گوید:

نیما به صورت نظری از پرسشی اساسی آغاز کرد؛ یعنی اینکه شعریت شعر در چیست؟ آیا در صورت یا صورتهای معینی است که در عرف و سنت شعر شناخته می‌شود؛ یعنی «کلام موزون و مقفی» و یا به عکس، در چگونگی بینش از اشیا و جهان است که به صورت بیانی خاصی پیوند می‌خورد. به سخن دیگر، شیوه دیدن و دریافتن و حس کردنی که ذهنیت و بینش شاعرانه را از جز آن جدا می‌کند، دمنده جان و جوهر شعری در کلام است و یا پدیدآورنده جان و جوهر شاعرانه زبان (همان، ۱۰۶).

در نگاه آشوری هنر شاعرانه آن است که شاعر بتواند، با نهادن عناصر زبانی در کنار هم و نقاشی کردن فضایی عینی، حال درونی خود را از گنگی و کلیت مفهوم‌ها به در آورد و عینی و خاص پدیدار کند و خواننده شعر، آن را در آن فضا دوباره تجربه کند... (آشوری، ۱۳۶۹: ۵۵-۵۶).

این برآورد درست آشوری که شیوه نگرش را عاملی در پدیداری گوهر شعر می‌داند، با نظر او که موسیقی را ذات شعر به حساب می‌آورد، ناهمخوان است؛ یعنی درباره موسیقی شعر بر این عقیده است که

آن انگیزش درونی که با موسیقی شعر در ما پدید می‌آید، آن حالت و احساسی که از این راه دست می‌دهد، زمینه دریافت «اندیشه» شاعرانه و معنای شعر را فراهم می‌کند. چنان‌که اگر زیور موسیقی زبانی را از یک جمله شاعرانه بستانیم و آن را به زبانی دیگر، به زبانی عادی، به زبانی ناآراسته و ناموزون بیان کنیم، دیگر همان معنایی را نخواهد داشت که در جامه شعر داشت. موسیقی شعر پاره‌ای جدایی‌ناپذیر از شعر است و پیوند ذاتی با آن دارد. واگرداندن شعر به نثر و یا

ترجمه آن به نثر و زبانی عاری از موسیقی گویی جان آن را می‌ستاند و پیکر بی‌جان را به ما می‌سپارد (آشوری، ۱۳۷۳: ۳۸).

وقتی شیوه نگرش شاعر، پدیدآورنده جوهر شاعرانه زبان است، پس موسیقی شعر را که خود از زبان پدید می‌آید و همچون زبان می‌تواند از چگونگی نگرش شاعر، هستی یابد، نمی‌توان ذات شعر تلقی کرد؛ یعنی موسیقی در شعر نمی‌تواند جدا از نگاه شاعر و زبان، موجودیتی مستقل داشته باشد تا همچون ذات شعر عمل کند. آن قسمت از نظرات آشوری که شعر را شیوه نگرش می‌داند و آن بخش که شعر را تجربه شاعر در مقابل هستی می‌داند، با اندیشه‌های ادونیس بسیار شباهت دارد؛ زیرا ادونیس نیز شعر را بیان هستی و چگونگی بازبینی و آفرینش آن توسط شاعر می‌داند و این اندیشه مشترک هر دو متفکر را به وادی فلسفه می‌کشاند.

۴-۱. نگرش آشوری به سنت و نوگرایی

نوع نگاه آشوری به سنت و نوگرایی همچون ادونیس با مفهوم و چگونگی هویت‌یابی شعر در نظر او ارتباطی تنگاتنگ دارد. آشوری در این باره می‌گوید:

انسان موجودی است که به هستی خود آگاهی دارد و زمان برای او دارای سه بعد است: گذشته، حال، آینده. این سه بعد از هم جدایی‌ناپذیرند. انسان در زمان حال حامل تاریخ گذشته خود است، که حاصل آن همان موجودیت و وضعیت اوست در زمان حال، و بر مبنای آن نسبت به احتمالات آینده جهت‌گیری می‌کند. هر انسانی از آنجاکه به گذشته خود آگاه است دارای تاریخ است و شخصیت او پیوستگی آن تاریخ است و از آنجاکه دارای تاریخ است، انسان است. تاریخ هر انسانی، درعین‌حال که تاریخ خاص فرد اوست، رابطه سراسری دارد با تاریخ جمعی که او در میان آن چشم باز کرده و تکوین یافته است و به سبب پیوند مشترکی که انسان‌ها با هم دارند با تاریخ مشترک جمع گره خورده است و از آن



جدا نیست؛ زیرا درواقع، انسان با حضور در جمع و رابطه با دیگری است که انسان می‌شود؛ یعنی به هستی خود و انسان‌های دیگر و چیزهای جزئی و کلی آگاه می‌شود و با این آگاهی، دارای گذشته و تاریخ می‌گردد (آشوری، ۱۳۷۶: ۴).

سنت آن چیزی است که به انسان توانایی و مهارت می‌دهد. همچنان‌که فرد انسانی با مکرر کردن کاری آن را زود و آسان انجام می‌دهد، گروه‌های انسانی نیز با تکرار امری، با یادآوری امری، با بازگشت به یک سابقه، چنین آسانی و مهارتی را برای خود ذخیره می‌کنند. سنت باید مداومت یک جریان همه‌جانبه تاریخی و فرهنگی باشد که تداوم و پیوستگی خود را، درعین تحرک و پیشرفت، در مظاهر اساسی زبان، ادبیات، هنر، فلسفه و رسم و راه‌های زندگی نشان دهد. ما باید دریابیم که پیشرفت به معنای ریشه‌کن کردن گذشته نیست؛ گذشته نقطه عزیمت ماست. ما باید بار دیگر دارای فرهنگ و ادبیات و هنر و فلسفه بشویم؛ به این معنا که آن‌ها را از نو تفسیر کنیم و معنا بدهیم و آگاهانه عناصر زنده آن‌ها را در زبان و تفکر و ادب و هنر به‌کار گیریم (همان، ۱۱-۱۰). جهان امروز این اصل را، به‌عنوان اصل اساسی پذیرفته است که سکون و تکرار و رجوع به گذشته اصل نیست، بلکه حرکت و تغییر و پیشرفت اصل است. حقیقت بی‌زمان و مکان و مطلق، موهوم است و اصل با واقعیت متغیر نسبی موجود در زمان و مکان است. بدین‌ترتیب است که دنیای امروز را غوغای ترقی و پیشرفت فراگرفته است (همان، ۳).

وانهادن سنت به‌صورت کلی و تداوم و پیوستگی آن درعین پیشرفت و تحرک شباهت بسیار زیادی به مفهوم سنت در نگاه ادونیس دارد که نوع نگاه آن دو به نوگرایی نیز از این تفکر متأثر است. در نظر ادونیس نیز سنت را نباید در کل رها کرد، بلکه باید سنت‌های پویا و متحرک را در کانون توجه قرار داد و چنین مطلبی درحقیقت، مفهوم زمان را در کتاب *زمن / الشعر* وی تبیین می‌کند؛ بدین‌معنا که زمان در شعر، زمانی پویاست و با مفهوم خطی آن تفاوت دارد؛ ازاین‌رو، شاعری که در گذشته‌های دور می‌زیسته است با شعر پویا و زنده خود می‌تواند

همیشه زنده باشد و حال آنکه شاعر معاصری ممکن است با شعر ناپویای خود وابسته به زمان باشد و حضوری مقطعی داشته باشد.

همان‌گونه که ادونیس در گستره سنت به دنبال سنت‌های بکر و پویا می‌گردد و شاعرانی چون بشاربن برد و ابونواس را شاعرانی زنده و پویا می‌داند، آشوری نیز به حافظ چنین نگاهی دارد. در دیدگاه او:

رندی‌های حافظ راز رهایش دنیوی و رستگاری اخروی او را بیان می‌کند. رند با نظر کردن در نفس خود و دیگران، درمی‌یابد که خواهش‌های بشری از «نفسِ زندگی» برمی‌آید. او می‌داند که زیستن یعنی خواستن و می‌داند که همین خواستن است که چون از صافی خرد و دانایی بگذرد و خودپرستی را در خود مهار کند، به سرچشمه زایای عشق بدل می‌شود (آشوری، ۱۳۹۳: ۲۹۶).

می‌توان گفت حافظ در زمینه ساختن انسان ایرانی جایگاهی ویژه در آثار آشوری دارد. آثاری چون *عرفان و رندی در شعر حافظ* (۱۳۹۳) نوعی دیگر از سنت‌پژوهی را در کار نمایان می‌سازد و آشوری از رهگذر تفسیر صوفیانه شعر حافظ و درک جهان‌بینی‌های او به بازخوانی سنت و پیوندش با تجدد می‌پردازد، درست همان کاری که ادونیس در خوانش بشار و ابونواس و پیوند آن با نوگرایی انجام می‌دهد.

۴-۲. نگاه صوفیانه آشوری به شعر

از مفاهیم رایج در تصوف، بحث چگونگی نگاه به اشیای پیرامون است؛ بدین معنا که در نگرش صوفیانه باید از فهم عادی عالم و نگاه سنتی به اشیای پیرامون رها شده و از نگاه رایج و ازپیش‌تعیین‌شده فاصله گرفت و به اشیا از روی طبیعت و حقیقت آن‌ها نگریست (ضاهر، ۲۰۰۰: ۳۶-۳۴). آشوری در نگرش صوفیانه خود به شعر می‌نویسد:

روح شاعرانه روح شهودی است و «حکمت ذوقی» را از «حکمت بحثی» دوست‌تر می‌دارد؛ ازاین‌رو با عرفان و تصوف بیشتر میانه دارد تا با جدیت خشک



اهل مدرسه. روح شاعرانه اهل علم شهودی است و از علم برهانی گریزان. در شهود شاعرانه عارفانه است که زبان و خدا در زیباترین نمود خود پدیدار می‌شوند. عالی‌ترین زبان برای جان اشراقی، زبان شاعرانه است (آشوری، ۱۳۷۳: ۹۷).

نگاه شهودی به شعر و زبان آن، درحقیقت همان رها شدن از نگاه رایج به اشیاست که در اندیشه ادونیس نیز جایگاهی وسیع دارد. او با چنین نگاهی در باب اشیا می‌گوید:

«تخرج الأشياء من اسمائها، لا اسميها ولكن

إبتكر ما صنف الماضي، أعد اعجابه

و أعد تصريفه

و أعد اعرابه» (ادونیس، ۱۹۹۶: ۲/۳۷۱).

یا در جایی دیگر می‌گوید:

«تخرج الأشياء من اسمائها، لا اسميها، لغات

و لكل صوته

كلما حدثني شيء، سمعت الموت يُصغي

كلما حدثت شيئا

خرجت نفسي من دجلتها...» (همان، ۲/۳۷۵).

در اشعار بالا ادونیس درحقیقت متأثر از نگاه صوفیانه و همچنین نگاه پدیدارشناسی فلسفی به دنبال تغییر نگرش به اشیا و نام آن‌هاست. این‌ها همه تلاش شهودی برای بیان همان بیان‌نشدنی‌هاست.

آشوری معتقد است:

درآمیختگی زبان شاعرانه و بینش عرفانی چیزی تصادفی نیست، بلکه از نسبت

ذاتی این دو با یکدیگر برمی‌آید؛ زیرا نگرش عرفانی و تجربه شاعرانه هر دو بر

بینش شهودی و تجربه زیبایی (مشاهده جمال طبیعت و جمال حق) تکیه دارند؛

بنابراین، زبان شاعرانه، بیان درخوری برای بینش عارفانه تواند بود (آشوری، ۱۳۷۳: ۱۸۳).

نگرش صوفیانه آشوری در باب مفهوم شعر همانند تصوف در اندیشه ادونیس به‌منظور بیانِ بیان‌نشدنی‌هاست؛ یعنی تصوف بستری است برای بیان تجربه هستی شاعرانه.

۴-۳. نگرش فلسفی آشوری به شعر

آشوری با الهام از اندیشه‌های فیلسوف معاصر آلمانی، مارتین هایدگر^۳ (۱۸۸۹-۱۹۷۶)، دو حوزه شناخت برای انسان قائل می‌شود و می‌نویسد:

انسان ساحت‌های دوگانه‌ای از شناخت دارد که یکی ساحت «دانش» و دیگری «بینش» یا معرفت است. ساحت نخست وابسته به جهان پدیدار است. در ساحت نمود، انسان همچون موجودی قدرتمند و فرمانروای طبیعت نمودار می‌شود؛ زیرا با پژوهش در نمود چیزها به چندوچون آن‌ها پی می‌برد و به تصرف در طبیعت و درآوردن چیزها در حوزه علم و اراده خود توانا می‌شود و دیگر فرارفتن از ساحت نمود و پرسش از وجود چیزهاست که انسان را به مرتبه رازِ رازها می‌برد، با کل هستی برابر می‌نهد و با سرگشتگی در برابر این راز، ناتوانی و ناچیزی بر وی آشکار می‌گردد و انسان را در دام سر همه پرسش‌ها و ژرف‌ترین همه پرسش‌ها می‌اندازد (همان، ۶۶).

ساحت دوم بیرون از حوزه علم است؛ درواقع ساحتی شاعرانه است و ویژگی اصلی آن، این است که:

چنین روبه‌رو شدن با چیزها و پرسش از وجودشان هرگز ما را به پاسخی از نوعی که پرسش علمی می‌تواند برساند، نمی‌رساند، بلکه در این مرتبه آنچه اهمیت دارد خود پرسش است که همواره چون پرسش آغازین و انجامین و هر بار از نو و با شدت و سنگینی خاص بر انسان چیره می‌شود (همان، ۶۵).



شعر در نظر این دو متفکر از اندیشه و فلسفه جدا نیست؛ زیرا نوعی اندیشه نسبت به زندگی و هستی در افکار آن دو دیده می‌شود. شعر کوششی است برای کشف یا شناخت جنبه‌ای دیگر از جهان یا وجهی دیگر از پدیده‌ها یا به تعبیر فلسفی، جنبه متافیزیکی. ارتباط بین شعر و فلسفه بر این دلالت دارد که هر دو اندیشمند بین شعر و اندیشه و عقل و دل جدایی نیفکنده‌اند؛ چون شعر از نظر آن‌ها کشف حقیقت و جست‌وجوی امر ناپیدا است. می‌توان گفت مبانی فلسفی و فکری ادونیس و آشوری به صورت آمیخته‌ای از اندیشه‌های فلسفی هایدگر و هوسرل^۴ از یک سو و معرفت کشف و شهودی تصوف و عرفا از سوی دیگر است. توجه آن‌ها به متون عرفانی از آن روست که جست‌وجوی مطلق یا ناشناخته و بی‌نهایت را در این متون دنبال می‌کنند. گام نهادن در مرزهایی فراسوی جهان عادت‌ها این نکته را به اثبات می‌رساند که در نگاه آنان، شعر تنها بیان یک احساس شاعرانه یا یک انفعال و ابزار توصیفی نیست، بلکه نگاهی عمیق و حکمت‌آمیز به هستی و انسان و ابعاد گوناگون جهان آفرینش است؛ چنان‌که در تفکر هایدگر نیز ساحت هستی ساحتی است در انحصار شاعران. همچنین می‌توان گفت اندیشه‌های هایدگر و فلسفه هنر او در ارائه نظریات مطرح‌شده از سوی ادونیس و آشوری نمودی بارز داشته است.

۵. نتیجه

شعر در اندیشه ادونیس و داریوش آشوری، در پی کشف پیوسته روابط تازه بین پدیده‌هاست و از این منظر رؤیایی است که به عمق اشیا می‌پردازد و به باطن آن‌ها نفوذ می‌کند؛ به گونه‌ای که از واقعیت می‌گذرد تا عالم جدیدی بیافریند. ادونیس و آشوری درباره کارکرد شعر به تغییر نگرش نسبت به جهان باور دارند و کارکرد شعر در این نگرش، بازنگری جهان و تغییر آن و آفرینش و نوآوری است. ادونیس و آشوری، زبان صوفی را زبان شعر می‌دانند؛ از آن‌روی که شعر به بیان تأملات، احساسات و عواطف درونی و قلبی می‌پردازد و تصوف هم تجربه معرفت و کشف یا به تعبیر دیگر، به بیان حالات و عوالم ویژه عارفان می‌پردازد و منشأ هر دو

به الهام انسان برمی‌گردد. تأثیرپذیری ادونیس از میراث صوفیه و تجلی ابن‌عربی در آثار او از جمله کتاب *الصوفیه و السوررئالیه* نمایان و روشن است. حافظ نیز جایگاهی ویژه در آثار آشوری دارد؛ آثاری چون *عرفان و زندگی در شعر حافظ* این مطلب را به‌خوبی بیان می‌نماید. هر دو اندیشمند در باب اندیشه‌های فلسفی، از فلسفه هستی‌شناسی مارتین هایدگر اثر پذیرفته‌اند؛ البته در مواقعی به‌ویژه نزد ادونیس، تأثیری از پدیدارشناسی هوسرل نیز دیده می‌شود. هر دو متفکر در آثار خود اندیشه‌ای را پردازش کرده‌اند که اساساً متجدد است و در زمینه سنت و تجدد که از مباحث مهم شعر معاصر است دیدگاه‌ها و نظرات مشابهی دارند. به باور آن دو در روند نو شدن باید دست به سنت‌شکنی زد؛ ولی نه به این معنا که سنت را به‌کلی وانهاد، بلکه باید از دل سنت به تجدد روی آورد. ادونیس در کتاب *زمن الشعر* با نگاهی هرمنوتیکی به دنبال اثبات دغدغه فکری خود، یعنی مفهوم زمان در شعر است؛ به‌گونه‌ای که وی شعر مورد نظر خود را فرازمانی و فرامکانی دانسته و در این راه حضور اندیشه پویا را چاره‌ساز می‌داند؛ مطلبی که در آثار دیگر خود، به‌ویژه *الثابت و المتحول* نیز بیان می‌دارد. آشوری نیز در کتاب *شعر و اندیشه* آن‌گونه که از نام کتاب پیداست، حضور اندیشه در شعر را می‌کاود و شاعران بزرگ ایرانی چون حافظ در شعر قدیم و نیمه در دوران معاصر را از این منظر بررسی می‌کند.

پی‌نوشت‌ها

1. Lamartin
2. Alfred de Musset
3. Martin Heidegger
4. Edmund Husserl

منابع

- آشوری، داریوش (۱۳۶۹). «نیمه و نوآوری‌هایش». *ایران‌نامه*. ش ۳۳. صص ۵۶-۴۵.
- _____ (۱۳۷۳). *شعر و اندیشه*. تهران: نشر مرکز.



- _____ (۱۳۷۶). ما و مدرنیت. تهران: مؤسسه فرهنگی صراط.
- _____ (۱۳۹۳). عرفان و رندی در شعر حافظ. تهران: نشر مرکز.
- آراین پور، یحیی (۱۳۵۴). از صبا تا نیما (تاریخ ۱۵۰ سال ادب فارسی). تهران: زوار.
- أبوفخر، صقر (۲۰۰۰). حوار مع أدونيس: الطفولة، الشعر، المنفى/ حوارات. بیروت: المؤسسة العربیة للدراسات و النشر.
- ادونیس، علی احمد سعید (۱۹۸۰). فاتحه لنهايات القرن: بيانات من اجل ثقافته عربیة جدیدة. بیروت: دار العودة.
- _____ (۱۹۸۵). سیاسه الشعر، دراسات فی الشعریة العربیة المعاصره. بیروت: دارالآداب.
- _____ (۱۹۸۶). زمن الشعر. بیروت: دارالفکر.
- _____ (۱۹۹۶). الأعمال الشعریة: هذا هو اسمی و قصائد أخرى (المجلد الثاني). دمشق: دار المدى للثقافة و النشر.
- _____ (بی تا). الصوفیة و السورثالیة. بیروت: دار الساقی.
- اسماعیل، عزالدین (۱۹۹۲). الأسس الجمالیة فی النقد العربی. بیروت: دارالفکر العربی.
- ترکشوند، فرشید (۱۳۹۴). «معنا در شعر عربی: از توصیف تا تولید». نقد ادبی و بلاغت. س ۴. ش ۱. صص ۸۳-۱۰۲.
- دیناری، علی (۱۳۸۹). بررسی مفهوم تجدد در اندیشه های داریوش آشوری و بابک احمدی. پایان نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه مازندران.
- ضاهر، عادل (۲۰۰۰). الشعر والوجود (دراسة فلسفیة فی شعر ادونیس). دمشق: دار المدى.
- عرب، عباس (۱۳۸۳). ادونیس در عرصه شعر و نقد معاصر عرب. مشهد: دانشگاه فردوسی.
- علاقی، فاتح (۱۳۸۸). مفهوم شعر از دیدگاه شاعران پیشگاه عرب. ترجمه سیدحسین سیدی. مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
- الملائکه، نازک (۱۹۶۷). قضایا الشعر المعاصر. بغداد: مکتبه النهضة.
- موسی، منیف (۱۹۸۴). نظریه الشعر؛ عند الشعراء النقاد فی الأدب العربی الحديث. بیروت: دار الفكر اللبنانی.